

# گوته و تأثیر پذیری از حافظ

سید ابوالفضل جعفری نژاد

پانصد سال پیش از آن که «گوته» نوای دلنشین حافظ را بشنود، آن مرد شوریده حال در شیراز می زیست و برای «برافشاندن گل» و «در انداختن طرحی نو» به تمامیت جهانیان همفکر خود چشم دوخته بود. حافظ نیک می دانست که نمی تواند بدون یاری همدلانه مردم بلاد دیگر «سقف فلک» را بشکافد و طرحی نو در اندازد. او دانسته بود که «لشگر غم» را، جز با مدد «همدلی» نمی توان از بنیاد بر انداخت.

اگر غم لشگر انگیزد که خون عاشقان ریزد  
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش بر اندازیم

حافظ در پی جهانی آینده از تفاهم و همدلی بود و بارها از کج فهمی های زمانه خود نالیده بود و روز خرم و خوبی را آرزو می کرد که از این منزل ویران-جهان سرشار از سوء تفاهم ها و دشمنی ها- به سوی غایت «جانانه اش» رود. آن چنان که با دلتنگی و به کنایه سروده بود.

سخن دانی و خوشخوانی نمی ورزند در شیراز  
بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم

برای جهانی شدن ایده «در انداختن طرحی نو» حافظ، اندیشه می کرد که باید به سفر بیردازد. سفر حافظ، ناگفته پیداست که سفری است به منظومه بی مرز انسان هایی که باید دست در دست همدیگر می دادند و سقف فلک را با طرحی نو می شکافتند. اما حافظ در دومین تجربه سفر جغرافیایی خود نیز، حتی تا نیمه راه بغداد دوام نیاورد و وقتی دو مین مسافرتش به «بلاد غریب» در نیمه راه، ناتمام ماند، از «مهیمن» بزرگوار خویش خواست تا او را به رفیقانش بازگرداند.

من از دیار حبیب ام نه از بلاد غریب  
مهیمن به رفیقان خود رسان بازم

حافظ، نمادی از اندیشه و هویت اسلامی و ایرانی است. او لسان الغیب است و علاوه بر رابطه وثیق و عمیق با قرآن کریم و ادراکات و حیوانی اش، درک و احساس او به گونه ای است که غیب وجود مردم و فرهنگ ایرانی در او ظهور پیدا کرده است. او مراد نادیدنی مردم ایران است و هر ایرانی، بخش نامشکوفی از حافظه فرهنگی خود را در آن کشف می کند.

چه کسی فکرش را می کرد که «حافظ» که در نیمه راه اولین سفرش حتی نرسیده به ولایت همجواری استان فارس؛ یعنی «یزد»، از ادامه سفر بازماند و وحشت زده و هراسان به سوی کاشانه خود بازگشت، روزگاری آن چنان جهانی شود که شیفتگی بسیاری از نخبگان جهان و از جمله «گوته» آلمانی را برانگیزد.

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت  
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

سال ها پیش، وقتی «باد صبا» از شرق می وزید و بوی خوشی را در فضای لامتناهی پراکنده می ساخت، «ولفگانگ فن گوته» در سرزمین سبز «آب مقدس» شهر وایمار\* نشسته بود و به سوی مشرق عالم و به منظره پر رمز و راز طلوع خورشید شرق خیره مانده بود. معلوم نیست بر آن پیرمرد هفتاد و چند ساله چه ها گذشت که شیدای شنیدن «سخن آشنا» از زبان دلنشین «دیار آشنا» ای شد که نه هموطنش بود و نه همزبانش. اما سخن او پس پنج قرن، هنوز آشنا و تازه می نمود.

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید  
از یار آشنا، سخن آشنا شنید

«دیوان شرقی - غربی» یوهان ولفگانگ گوته

(۱۷۴۹-۱۸۳۲) تحت تأثیر

مستقیم ترجمه ای

از دیوان حافظ بزرگ، شاعر بزرگ زبان

فارسی سروده شد و تحولی عظیم در ادبیات

اروپای قرن ۱۹ و ۲۰ به وجود آورد.

اولین دیوان گوته توسط شجاع الدین شفا به

فارسی درآمد و در سال ۱۳۸۰ نیز برگردان

دیگری به فارسی توسط

کوروش صفوی منتشر شد.

گوته هنگامی دیوان شرقی - غربی را منتشر کرد

که به نهایت شهرت رسیده بود و در اوج کمال

فکری بود. بنابراین، وی در غزلیات حافظ

بزرگ به کشف «آن» ی توفیق یافت و به

سرچشمه حیات رسید.

گوته به زبان لاتینی، یونانی، ایتالیایی،

انگلیسی، عبری علاوه بر زبان آلمانی (زبان

زادگاهش) تسلط داشت و موسیقی و نقاشی

نیز آموخته بود.

گرچه حقوق خوانده بود، و در علوم فیزیک،

پزشکی و طبیعی نیز دستی داشت اما ادبیات او

را تحت انقیاد خود در آورد و در نهایت ادبیات

نیز از قبل هوش سرشار و تخیل بی پایان وی

آبرو یافت. گوته به دلیل شهرت و موقعیت

اجتماعی خود، ناپلئون بناپارت را به دیدارش

کشاند و ناپلئون، نشان لژیون دونور را به وی

اعطا کرد. (۱۸۰۸ م.) برخی از آثار وی،

عبارتند از: فاوست، ایفی زنی، اگمونت،

نغمه های رومی و دوروته. آثار گوته اعم از نظم

و نثر در شعر، داستان و نمایشنامه است.

بدین ترتیب آن شوریده حال، به شیراز بازگشت و در دیار «حیب» گوشه عزلت اختیار نمود و از آن پس، به جای آن که همچون «سعدی» به جهانگردی بپردازد، «جهان» را به خانه آورد. او به جای سفر به طول جغرافیای جهان، به سفر بزرگی در عرض انسانی و بشری همت گماشت. سفری که پس از سال‌ها و قرن‌ها، هنوز ادامه دارد و همواره قلب و جان آدمیان شیفته را درمی‌نوردد و با آنان هم‌آوایی می‌کند. حافظ در زمان خویش، بذری کاشت و فارغ از این که آن بذری، کی «بر» دهد، به آینده چشم دوخت.

تا درخت دوستی کی بر دهد  
حالیارقتیم و بذری کاشتیم

پانصد سال از روزگار «حافظ» گذشت تا بالاخره «گوته» مانند معدودی دیگر از اندیشمندان پیش از خود، او را کشف کرد و دریافت که گنج بزرگی را پیدا کرده است. «گوته» ۷۵ ساله بود که تنها متن ترجمه شده «دیوان حافظ» را دید و آن را با اشتیاق مطالعه کرد. دیوان حافظ را «جوزف فون هامریور گشتال» در سال ۱۸۱۴ م. به آلمانی ترجمه کرد و موجب بزرگترین اتفاق در علم ادبیات مقایسه‌ای گردید.

همانطور که اشاره شد آشنایی گوته با حافظ در سال ۱۸۱۴؛ یعنی در ۷۵ سالگی و از راه ترجمه خاورشناس اتریشی «فون هامریور گشتال» صورت گرفت. مطالعه همین برگردان نه چندان دقیق و کامل از غزلیات حافظ، آن چنان شور و شوقی در دل گوته سالخورده به وجود آورد که او را بر آن داشت تا اشعاری به شیوه این شاعر سترگ و ژرف اندیش بسراید؛ شاعری که گوته، جوهر شعر شرقی را در وجود او می‌بیند.

اشعار موجود در «حافظ‌نامه»؛ یعنی بخش دوم از دوازده بخش منظوم «دیوان شرقی- غربی» نشان‌دهنده آن است که گوته چه سان شیفته حافظ بود و چه اندازه برای این شاعر بزرگ ارج و اعتبار قائل می‌شد. گوته در آینه جمال حافظ تصویر خویش را به وضوح مشاهده می‌کند. در عالم خیال، این احساس به گوته دست می‌دهد که زمانی در وجود حافظ زندگی می‌کرده است. از این رو همان گونه که در برگردان شعر «بیکرانه» مشاهده می‌نمایم، حافظ را همزاد خویش می‌نامد:

تو بزرگی؛ چه، تو را نقطه پایانی نیست  
بی سرآغازی نیز، قرعه فال به نام تو زدن.

شعر تو دوار است، همچنان ستاره سیارست،  
مطلع و مقطع آن یکسان است

و آنچه در فاصله این دو همی هست عیان  
عین آن است که در اول و در پایان است

تو همان چشمه شعری که روان است از آن  
نغمه شوق و سرور همچو موج از پس موج

و لبانت هر دم هوس بوسه دلداری کند.  
غزلی دلکش از سینه تو می‌تراود بیرون

و گلویت که عطشناک، مدام جرعه‌ای می‌طلبد  
و دلی داری نیک که پراکنده کند مهر و صفا

گو جهان یکسره ویران گردد  
حافظا با تو و تنها با تو

## □ «شردر» محقق آلمانی می‌گوید:

«بزرگترین نوآوری در نزد حافظ،

جدانکردن جنبه‌های غیرروحانی

از جنبه‌های روحانی آن است و این

عدم تفکیک، بالاترین درجه فهم از

دنیا و جایگاه انسان در آن را نشان

می‌دهد. گوته این ویژگی حافظ را

تشخیص می‌دهد و او را برادر

دوقلوی خود تلقی می‌کند.

خواهم اکنون به رقابت خیزم

شادی و رنج از آن ما باد

این دو همزاد و شریک

عشق ورزی و باده‌نوشی نیز

فخر من باد و هستی من باد

اینک ای شعر به پا کن شرری!

گشت ایام ندارد اثری، هر زمان تازه تری (۱)

با این وصف، گوته نه تنها در آینه جمال حافظ تصویر خویش را می‌بیند، بلکه در شعر و شاعری

نیز، او را مرشد و مرادی می‌داند که مایل است با وی به رقابت برخیزد.

به این ترتیب می‌توان حافظ را سرمشق گوته برای سرودن شعر در دوران سالخوردگی به حساب آورد.

گرچه گوته سالخورده در شعر حافظ به دیده یک سرمشق و غنابخش می‌نگرد، لیکن در انتخاب

سبک دیوان به گونه‌ای معکوس عمل می‌کند؛ چون آنچه گوته از ماهیت سبک شعر حافظ برداشت

می‌کند، با ذهنیت هنری او- این پرورش یافته مغرب زمین و مکتب کلاسیک- در تضاد است، آن را نوعی

«بی سبکی» می‌انگارد.

گوته بر اساس این پندار در بخش «یادداشت‌ها و توضیحات» می‌نویسد: «این شیوه‌ای است که

بی محابا و بالاترین و فرومایه‌ترین تصاویر را در هم می‌آمیزد و برای آن که تأثیرات شگرفی بیافریند،

ناهمگونی‌ها را در کنار یکدیگر می‌چیند، ما را در یک چشم به هم زدن از این جهان خاکی به آسمان‌ها

پرواز می‌دهد و از آنجا به این خاکدان برمی‌گرداند و برعکس (۲)»

بنابراین، آنچه گوته به عنوان سرمشق برای اشعار دیوان انتخاب می‌کند، تصویر متضادی است از

دنیای شعری خود او و درست همین امر تأثیری دگرگون‌کننده بر وی می‌گذارد و در واقع از این کلاسیست بزرگ یک رمانتیسیست بزرگ می‌سازد. این خصوصیت، ما را به ویژگی دیگری راهبری می‌کند. گوته پس از آشنایی با این تصویر متضاد، به آنچه حافظ آموخته است، قناعت نمی‌ورزد، بلکه احساس می‌کند که این چهره‌های سه‌گانه؛ یعنی «همزاد»، «مراد» و «رقیب» او را به مبارزه می‌طلبند و این مبارزه جویی قدرت خلاقه او را بیدار می‌کند و وی را بر آن می‌دارد که بکوشد تا به دنیای خیال انگیز و شاعرانه حافظ گام نهد و در آن فضای ملکوتی «نغمه‌های شوق و سرور» بسراید.

با اندکی تأمل در سبک دیوان درمی‌یابیم که از پشت نقاب شرقی آن، سبک آزاد شعر گوته در دوران جوانی قابل تشخیص است، سبکی که گوته در سالخوردگی بار دیگر به سراغ آن می‌رود و با الهام گرفتن از حافظ آن را به اوج کمال می‌رساند، پس حافظ نه تنها همزاد، مراد و رقیب این شاعر بزرگ آلمانی است، بلکه شعر حافظ را نیز می‌توان «پیش‌فرم» اشعار گوته در دیوان شرقی- غربی به شمار آورد. گوته خود در این باب می‌سراید:

سخن را عروس نامیده‌اند

و اندیشه را داماد،

قدر این پیوند را آن کس می‌شناسد

که حافظ را بستاید (۳)

این سروده گوته، آشکارا به این بیت حافظ اشاره دارد:

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند (۴)

این سبک آزاد قبل از هر چیز در به کارگیری عناصر نثر در شعر خلاصه می‌شود، یعنی در آمیزش جاندار

نظم و نثر که به واسطه آن شعر هم به زندگی نزدیکتر می‌شود و هم گستره درونی پیدا می‌کند.

این سبک ضمن آن که خودآگاه، بی‌پروا، روزمره و هزل‌آمیز است، غنی، والا و لطیف نیز هست و نه

تنها قادر است به کمال و تعالی دست یازد، بلکه حتی به سان لهیبی سربرمی‌کشد، لهیبی که در کوره آن،

زبان نثر به وسیله‌ای برای آفرینش و بالاترین شعرها تبدیل می‌شود. در واقع می‌توان گفت که گوته به

هنگام تصنیف دیوان در اندیشه دفاع از خویش در حوزه شعر غنایی بوده است. برای هر ایرانی

غرور آفرین و مایه مباهات است که گوته از سوی یک شاعر پارسی‌گوی برانگیخته می‌شود تا بار دیگر به

سراغ این «فرم آلمانی» مورد استفاده‌اش در آثار دوران جوانی برود.

گوته در اشعار حافظ به شکلی مطلوب و آرمانی برای سرودن شعر در دوران سالخوردگی خویش

می‌نگرد، شعری که در آن حکمت و شباب به زیباترین وجهی با یکدیگر پیوند خورده‌اند. در

مفهوم سالخوردگی، تعمق، تفکر و تعقل نهفته است و در مفهوم شباب گرمی، حیات و شور عشق؛ تسلیم

مصادق این یکی است و چیرگی مصادق دیگری، این دو در «شعر خیال انگیز» که همان شکل مطلوب

و آرمانی شعر است، در هم آمیخته‌اند و این درست

هنری سبک دیوان هم در همین نوع برداشت و عملکرد نهفته است، به گفته گوته «آن گاه که هنر در برابر شتی بی تفاوت و خود کاملاً مطلق می شود، هنر والا شکل می گیرد». (۶) به دیگر سخن، هنر سبک دیوان در این است که اشکال هزار چهره این جهان را به کمک قدرت تخیل برمی نمایاند و آنچه را که به ظاهر بی اهمیت به نظر می رسد، به طرز معجزه آسایی پراهمیت جلوه می دهد. دیوان دارای سبک شاعرانه است که می توان آن را نوعی «بافندگی ذهنی» به شمار آورد و از این رو شعری بسیط ارائه می دهد که هدف اصلی آن دست یازی به روابط معقولی است که به واسطه آنها صور این جهانی به طور سلسله وار به هم پیوند می خورند.

اما چرا گوته بر آن شد تا به تقلید از حافظ بپردازد؟ پاسخ به این پرسش را از زبان نیچه می شنویم: «نوابغ بر دو دسته اند، یکی آن که اصولاً بارور می کند و خواستن این است که بارور کند و دیگری آن که علاقه ای وافر به بارور شدن و زادن دارد».

از گروه نخست پیش از هر کس نام هایی چون حافظ و شکسپیر به ذهن متبادر می شوند و از گروه دوم به حتم نام گوته در صدر قرار می گیرد. اشعاری که گوته به سبک و سیاق شعر یونان باستان سروده، بهترین گواه این ادعاست. در واقع حضور عنصر یونانی در روح و روان گوته موجب شیفتگی او نسبت به فرم های یونانی بوده است، اما گوته به این خاطر از این قالب های شعری کهن استفاده کرده؛ که در این کار نوعی احساس «شوق وصال» به وی دست می داده است.

گوته در واقع نابغه ای است با ویژگی های جنس مونث که در نتیجه بارور شدن های مکرر به باشنده ای غول آسا بدل شده، آن سان که گویی کل جهان هستی را یک جا فرو بلعیده است. در واقع «وابستگی متضاد و چندموضوعی از خصوصیات غزل های حافظ است و این خود موجب می شود تا وسعت معنا و فهم، بیشتر از شعری باشد که گفته می شود». (۷)

گوته از پس ترجمه های تخمینی و تقریبی، لسان الغیب را یافته و با او رابطه برقرار کرده است. این البته حاکی از شدت نبوغ و ذوق گوته است، اما در عین حال، نمونه ای است از یک مسیر و مقصد درست در افق گفت و گوی تمدن ها و فرهنگ ها و ملل.

شیدایی حاصل از مطالعه اشعار حافظ، چنان اثر گذار بود که «گوته» را مشتاق کرد که در سن ۷۵ سالگی، به یادگیری زبان فارسی بپردازد تا بتواند حافظ را بی واسطه تر بخواند. بدین ترتیب آن پیرمرد ۷۵ ساله، شاگرد «غمزه» های مکتب آن «مسئله آموز صدمدرس» شد. با آن که حافظ در نگارش داستان پرشور شیدایی و بازگفتن حدیث عشق، از حجاب زبان نیز در گذشته بود:

یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ  
حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی  
شاید به راستی «گوته» نیز آن گونه با حافظ زیسته و مغازله (غزل سرایی) کرده است که خود او تجربه

## □ گوته آلمانی اشعاری که به سبب

تأثیر از دیوان حافظ سروده بود

«الديوان المشرقي والغربي»

گذاشت و آن را در سال ۱۸۱۷

منتشر کرد و فصول مختلف آن را

از جمله با عنوان های «حافظنامه»،

«عشق نامه»، «رنج نامه»،

«زلیخانامه» و «تیمورنامه»

مشخص کرد. وی با این کار و

معرفی حافظ بر ادبیات قرن

هیجدهم اروپا اثر گذاشت و زمینه

خلق آثار بسیاری را در دو قرن بعد

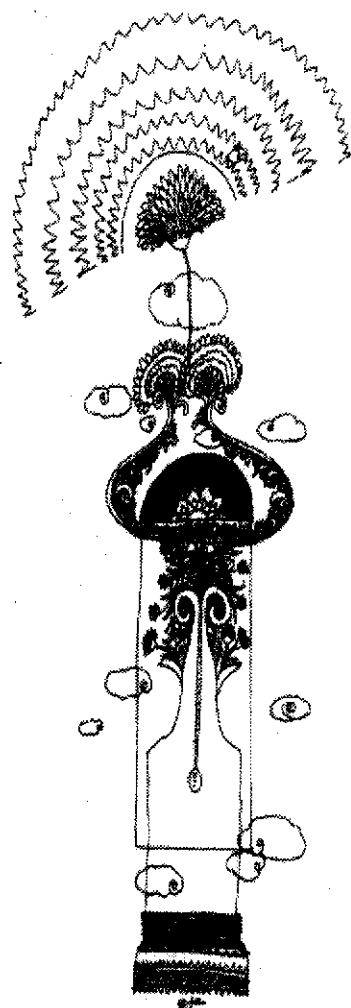
آماده کرد.

همان برداشت است که گوته از شعر همزاد ایرانی خود داشته است. عنصر اصلی اشعار دیوان شرقی - غربی را دیگر نه قالب و حدود و ثغور، بلکه آنچه بی حد و مرز است تشکیل می دهد.

«هاینریش هاینه» در سال ۱۸۳۵ ذر جزء یکم اثر خود با عنوان «مکتب رمانتیک» درباره دیوان چنین اظهار نظر می کند: «در این اثر، گوته سرمست کننده ترین شوق زندگی را به نظم کشیده است و این کار چنان ساده، موفق، لطیف و ملهوش کننده صورت گرفته است که انسان در شگفت می ماند که چگونه انجام چنین کاری در زبان آلمانی امکان پذیر شده است.

معجزه این کتاب، غیر قابل توصیف است. دیوان گوته درودی است که مغرب زمین به مشرق زمین می فرستد. این درود بدان معناست که غرب از معنویت گرایی بیخ زده و بی رمق خود خسته و دلزده شده است و می خواهد در فضای سالم شرق به کالبد خویش جانی تازه ببخشد. گوته پس از آن که در «فاوست» ناخشنودی خود را از معنویت انتزاعی و نیاز خویش را به لذت های واقعی و حقیقی ابراز می دارد، خود را با تمام وجود در آغوش تجربیات حسی می اندازد و به این ترتیب دیوان شرقی - غربی را می آفریند» (۵)

پس دیوان شرقی - غربی حاصل فرار یک رمانتیسیست از واقعیت حال به سرزمین رویایی گذشته نیست، بلکه حاصل فرار از فریب ظواهر بی ثبات به حقیقت جاویدان پدیده های اولیه حیات است، بدین معنی که آنچه را که باقی است، در آنچه که فانی است مشاهده و تمام اشیای موجود در جهان را به عنوان تمثیلی از جاودانگی تفسیر کنیم. جوهر





من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست  
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تودانی  
سرانجام گوته با تأییراتی که از حافظ گرفت، نام  
دیوان خود را که در سال ۱۸۱۷ م. انتشار داد،  
«الدیوان الشرقي و الغربي» گذاشت و احساس  
حیرت آور خود نسبت به شعر فارسی را به نمایش  
گذاشت. این کتاب که فصول مختلفی با عناوین:  
«حافظ نامه»، «عشق نامه»، «رنج نامه»،  
«زلیخانامه»، «تیمورنامه» و... دارد، به روشنی از  
حافظ و فرهنگ شرقی او الهام گرفته و به انعکاس  
تلقی گوته از نوع مسلمانی و اعتقادات اسلامی  
صادقانه حافظ می پردازد. بسیاری معتقدند کتاب  
«گوته» آن چنان از نام و ذکر یاد حافظ مشحون است  
که انگار فکر می کنی گوته برای نوشتن آن، مستقیماً  
از حافظ یاری جسته است. آن گونه که خود او بارها،  
دیوان شرقی - غربی را حاصل عمر خویش توصیف  
نموده است. در حقیقت، گوته با یافتن اکسیر عشق  
در اشعار حافظ، نیروی جوانی را دوباره باز یافته  
بود و اینک تنها از ساقی معرفت، یک چیز بیشتر  
نمی خواست.

قدح پر کن که من از دولت عشق

جوانبخت جهان ام، گرچه پیرم

گوته با معرفی حافظ نه تنها ادبیات قرن هجدهم  
اروپا را تحت تأثیر قرارداد، بلکه زمینه ساز خلق آثار  
بسیاری در قرن ۱۹ و ۲۰ شد.  
شمار کمی از مفسران از این که گوته را در زمره  
اعجوبه های عالم ادبیات قرار دهند امتناع  
می ورزند؛ زیرا به نظر ایشان آثار او بیش از اندازه  
خود، زندگی نامه دارند و به هیچ روی انعکاس کننده  
عظمت روح صاحب اثر - یکی از شروطی که  
لونیگنوس برای تعالی اثر ادبی قائل است - نیستند.  
لکن بیشتر منتقدان به ستایش از گوته پرداخته اند. از  
جمله هاینریش هاینه می گوید که «طبیعت  
می خواست تصویر خود را تماشا کند و گوته را  
آفرید» (۸).

ماتیو آرنولد او را «حکیم ترین مرد اروپا... طیب  
عصر آهن» (۹) می نامد. و معتقد است که گوته با  
ذوق ترین ادیبی است که تاکنون جهان شناخته است  
و «هرمان گریم» حرف آخر را در توصیف گوته  
می زند و او را «بزرگ ترین شاعر همه ملل و هم  
اعصار» (۱۰) می خواند.

اما در طی بیش از یک قرن، بیشتر مردم در این که  
گوته یکی از چهار پنج چهره برتر جهان ادب است با  
هم اتفاق نظر دارند. برای مطالعه اندیشه، جهان بینی  
و باورهای عمومی گوته و این که معلوم شود چه  
عواملی گوته را به آشنایی با ادبیات ایران و ادب  
در پی این آشنایی، «دیوان غربی و شرقی» را به وجود  
آورد، بهتر است نخست این نکته روشن شود که  
اصولاً چگونه اروپای جدید با ادب شرق آشنا شد.  
«اهمیت موضوع»

تا این زمان، یعنی تا سال ۱۸۱۴ م. «شرق» برای  
گوته گریزگاهی برای فرار از آشفتگی و هرج و مرج  
اروپا و ناراحتی روحی همه مردم این سرزمین، بیش

## □ هاینریش هاینه در سال ۱۸۳۵ م.

در جزء یکم کتاب خود با عنوان

«مکتب مانیتیک» درباره دیوان

شرقی - غربی گوته می نویسد:

«در این اثر، گوته سرمست

کننده ترین شوق زندگی را به نظم

کشیده است و این کار چنان ساده،

موفق، لطیف و مدهوش کننده

صورت گرفته است که انسان در

شگفت می ماند که چگونه چنین

کاری در زبان آلمانی ممکن

شده است.»

نبود. گوته و بسیاری از متفکران و ادبای اروپا و  
بویژه آلمان، روبرو سوی مشرق زمین برده بودند تا  
مگر در عالم خیال، کشور و عصر خویش را ترک  
کنند و به سرزمینی که بوی صفا و آرامش روحانی  
می دهد قدم گذارند.

در این دوره، خستگی روحی و آشفتگی اجتماعی  
در اروپا به حد اعلای خود رسیده بود. همگان  
فرو شده و نگران و افسرده بودند و مثل امروز، هیچ  
کس از فردای خویش خبر نداشت. توده های اروپایی  
که انقلاب کبیر فرانسه و جنگهای آن، ایشان را از  
خواب کهن برانگیخته بود، به طور مبهم احساس  
می کردند که در آستانه تحول اجتماعی بسیار بزرگی  
به سر می برند، ولی این احساس برای ایشان چیزی  
جز آن ناراحتی و اضطراب که لازمه این قبیل  
دوران های حفاصل مراحل مختلف تمدن بشری  
است به همراه نداشت متفکرین طبعاً از این  
اضطراب روحی، بیش از توده ها سهم داشتند و  
همین روح خستگی و فرسودگی بود که در عالم  
ادب، یکی از عوامل بزرگ پیدایش رمانتیسم و  
قهرمانان حساس و نومید و افسرده آن گردید. چنان  
که گفته شد، تا این هنگام، مشرق زمین و ادب و  
فلسفه آن برای گوته و بسیاری دیگر از متفکران  
اروپایی به منزله «تریاک» یا «گریزگاهی» بیش نبود.  
گوته که در این زمان در منتهای اشتها خویش بود و  
گذشته از احراز بزرگ ترین مقامات سیاسی و  
اجتماعی، از شهرت و افتخاری فراوان در همه اروپا  
بهره داشت، از مشرق زمین و تجلیات هنر و فرهنگ  
آن چیزی جز وسیله دوری از حقایق مادی نامطبوع  
دنیا و غرب نمی خواست.

ولی دوران این کناره روی و سفر خیالی سطحی و

آسان او به دیار شرق در سال ۱۸۱۴، در حالی که  
گوته و اروپایی از آشفته ترین سال های عمر خویش  
رامی گلراندند، به پایان رسید و دوران تازه ای برای  
گوته آغاز شد؛ زیرا این سال بود که «گوته»  
کتابفروشی که ناشر آثار گوته بود، برای وی دو جلد  
کتاب فرستاد که اخیراً توسط «هامر» ترجمه و در شهر  
«وین» به چاپ رسیده و عنوان کتاب، «دیوان  
غزلیات» محمد شمس الدین حافظ، شاعر ایران»  
است.

گوته این کتاب تازه را با میل و اشتیاق پذیرفت و  
مثل سایر آثار ادب شرق، به خواندن آن پرداخت.  
ولی هنوز صفحه ای چند از آن نخوانده بود که  
بی اختیار «بانگ تحسین سر داد» و خواندن کتاب را  
از نو آغاز کرد؛ زیرا به گفته خودش، ناگهان دریافت  
که «با اثری روبرو شده که تا آن روز نظیر آن را ندیده  
است» (۱۱). روز هفتم ژوئن ۱۸۱۴ که گوته برای  
نخستین بار در دفتر خاطرات خود نام حافظ، را برد،  
در زندگانی وی روزی بسیار بزرگ بود؛ زیرا گوته  
در این روز آن «جام جم» را که سال ها دل از او  
می طلبید یافت؛ یعنی ره به دیوان حافظ برد که به قول  
نیچه «اعجاز واقعی هنر بشری» است و این اعجاز  
ادب شرق او را دیوانه خود کرد.

حافظ برای گوته دنیایی تازه، روحی تازه، شوق و  
حالی تازه به ارمغان آورد. او را با روح واقعی شرق،  
با جمال فلسفه و ذوق و حکمت ایران آشنا کرد. آن  
شرابی را در پیمانه شاعر آلمانی ریخت که به تعبیر  
زیبای نیچه: «سرمست کننده خردمندان جهان  
است». گوته خود در وصف این جاذبه شگرف،  
می نویسد: «ناگهان با عطر آسمانی شرق و نسیم  
روح پرور ابدیت که از دشت ها و بیابان های ایران  
می وزید آشنا شدم و مرد خارق العاده ای را شناختم  
که شخصیت شگرف او، مرا سراپا مجلوب خویش  
کرد» (۱۲). گوته دیوان حافظ را خواند و از وری  
ترجمه هامر که غالباً نارسا و گاه نیز غلط بود، بهتر  
از همه معاصران خود و بیش از بسیاری از هموطنان  
حافظ به عظمت روح لسان الغیب پی برد؛ زیرا روح  
او با حافظ بسیار نزدیک بود. او نیز مثل حافظ  
جمال پرست و حقیقت دوست بود و همچون او تا  
روز آخر، زندگی را ستود و آنچه را که روزگار به او  
داده بود با نظر قبول و رضا پذیرفت. او نیز همیشه  
کوشید تا مثل حافظ به روح و معنی هر چیز بنگرد و  
هر آنچه زیبا است جمال ایزدی ببیند و ستایش کند.  
هامر در مقدمه دیوان حافظ خود نوشته بود: «در  
دوران زندگانی حافظ، پیوسته وضع سرزمین پارس  
دستخوش انقلاب بود. امیران و پادشاهان پیاهی بر  
سر کار آمدند و از سر کار رفتند و در هر آمدن و رفتن،  
سیل خون روان ساختند. با این همه، حافظ آرامش  
طبع و حسن خلق خویش را از دست نداد و همچنان  
نغمه بلبل و عطر گل فرشته شراب و زیبایی عشق را  
ستود و از تکریم جمال در هر صورت که آن را متجلی  
دید، فرو ننشست» (۱۳).

گوته در این تصویر، عیناً قیافه خود را منعکس دید؛  
زیرا او نیز به قول خود: «مثل شاعر شیراز، تاروزگار  
کهنسالی، جوانی و زیبایی و نور و خورشید را ستود

و در عطر گل و نغمه بلبل و شور عشق، جمال خدا را نگریسته بود (۱۴). در عین حال، او نیز همچون حافظ در دورانی که از هر سو سیل خون روان بود، هرگز آرامش فیلسوفانه خویش را از دست نداد و حتی پیش از آن که با حافظ شیراز آشنا شود، این پند او را به کار بست که:

به گوشه ای بنشین سرخوش و تماشا کن  
ز حادثات زمانی رخ شکر دهنی (۱۵)

و چنان که در یکی از قطعات «رنج نامه» و ساقی نامه دیوان خود، اعتراف می کند، راز دل از ریاکاران و خودپرستان پوشیده داشت و با جام می خلوت گزید به مصداق آنکه:

به روز واقعه، غم با شراب باید گفت

که اعتماد به کس نیست در چنین زمینی (۱۶)

یک وجه شباهت دیگر بین حافظ و گوته که شاعر بزرگ آلمانی بارها از آن نام می برد، مبارزه با ریاکاران دین است. گوته نیز مثل حافظ پیوسته از تنگ نظری سالوسان روحانی نمادر عذاب بود و با آنان می جنگید این نکته بخصوص در «رنج نامه» دیوان وی به خوبی پیداست. در تابستان ۱۸۱۴، گوته گوشه عزلت برگزید برای آن که تنها با حافظ شیراز خلوت کند.

در همه این مدت، گوته سراپا غرق در دریای حکمت و سخن حافظ بود. هر غزل او را دهها بار خواند، تا آن حد که نه تنها با روح و فکر حافظ بلکه با طرز بیان وی نیز آشنا شد و چنان با استعارات و تشبیهات او خو گرفت که بعدها در بسیاری از قطعات دیوان، سخن وی را با همان صورت اصلی تکرار کرد، بی آن که گاه خود بدین نکته متوجه باشد.

او آخر تابستان بود که در دفتر خاطرات خود نوشت: «دارم دیوانه می شوم، اگر برای تسکین هیجان خود دست به غزلسرایی نزنم، نفوذ عجیب این شخص خارق العاده را که ناگهان پا در زندگانی من نهاده تحمل نمی توانم کرد» (۱۷).

از این زمان بود که اندک اندک به سرودن قطعات و اشعاری پرداخت که خود در آغاز، قصد جمع آوری آنها را نداشت، ولی بعد که تعدادشان رو به فزونی نهاد، فکر آفرینش یک «دیوان آلمانی» در سر شاعر پدید آمد و از آن پس، وی به گردآوری این قطعات همت گماشت.

هنگام سفر به دره «در این» گوته به این فکر افتاد که در عالم خیال به کشور حافظ سفر کند و دیوان خویش را ارمغان این سفر روحانی قرار دهد. از آن پس، وی خود را مسافر دیار شرق پنداشت و قسمت اعظم قطعات «دیوان» را با این تصویر سرود که با «کاروان های مشک و ابریشم» سفر می کند و «از کوره راه های ناهموار» به سوی شیراز می رود و به گوش خویش می شنود که «راهنمای سفر، ترانه شورانگیز حافظ را می خواند». خودش در این باره می گوید: «آهنگ سفر شیراز کردم تا این شهر را منزلگه ثابت خویش قرار دهم و از آنجا چون اتابکان و امیران فارس که هر چند یک بار به عزم سفرهای جنگی رو به اطراف می کردند، گاهگاه راه سفرهای کوچک در پیش گیرم و باز به شیراز خودم برگردم» (۱۸).

درباره «دیوان» چنین نوشت: «این کتاب را نه فقط با مراجعه دایم به دیوان محمد شمس الدین حافظ شاعر ایرانی تنظیم کرده ام، بلکه در سرودن قطعات آن، سایر آثار ادب شرق را از مملکت و قرآن گرفته تا اشعار جامی شاعر ایرانی در نظر داشته ام. حتی گاه به آثار شعرای ترک نیز متوجه بوده ام» (۲۱).

و در نامه ای دیگر در همین باره چنین گفت: «آرزو و هدف من این است که با این اثر، شرق را با غرب و گذشته را با حال و ایرانی را با آلمانی نزدیک کنم و طرز فکر و عادات و آداب مردم این دو سرزمین را با هم آشنا سازم» (۲۲).

اندکی بعد، در ششم اکتبر ۱۸۱۵، گوته در دفترچه یادداشت خود نوشت: «دیوان را به کتاب های مختلف تقسیم کردم» (۲۳). در تمام طول سال ۱۸۱۶ وی همچنان به تکمیل این اثر مشغول بود و پس از اتمام «دیوان» در سال ۱۸۱۸، به تنظیم و تدوین شرح ها و حواشی آن، که از خود کتاب مفصل تر است، پرداخت. نخستین چاپ دیوان در ۱۸۱۹ و چاپ دوم آن در سال ۱۸۲۰ انتشار یافت و با موفقیتی عظیم مواجه گردید. روزنامه ها و نقادان ادب آن را «یکی از عالی ترین آثار حکمت گوته» دانستند و موسیقیدانان آلمانی بسیاری از قطعات آن را در قالب موسیقی درآوردند.

در سال ۱۸۳۶ پس از مرگ گوته، چندین قطعه تازه در یادداشت های خطی او یافت شد که مربوط به «دیوان» بود، ولی گوته قسمتی از آنها را بعد از نشر دیوان سروده و قسمتی دیگر را نیز که قبلا سروده شده بود عمدا منتشر نکرده بود (مانند قطعه معروفی که در آن به «صلیب» و موضوع تثلیث در دین مسیح حمله می کند). قطعه شیوا و دلپسندی که در آن، گوته، حافظ را کشتی بزرگ و خود را تخته پاره ای ناچیز می شمارد و می گوید: «حافظ، چگونه می توان با تولا ف همسری زد» (۲۴)، از همان قطعاتی است که بعد از مرگ وی به دیوان افزوده شده. برخی از این قطعات نیز بعد از سایر آثار گوته، ضمیمه «دیوان شرقی» که بیشتر با آنها مناسبت داشته، شده است.

«دیوان غربی و شرقی» که خود گوته نام عربی «الديوان الشرقي للمؤلف الغربي» را بر آن نهاده بود، از آغاز انتشار خود تاکنون، یکی از عالی ترین آثار تغزلی زبان آلمانی شناخته شده و به عنوان یک شاهکار ادبی شهرت و اهمیت جهانی یافته است. «دیوان شرقی» تاکنون به اغلب زبان های مهم جهان ترجمه شده و گاه به هر زبان چندین بار تجدید ترجمه و تجدید چاپ شده است.

«نتیجه گیری و جمع بندی»

با آنکه گوته پروایی نداشت که بزرگان عرصه ادب الهام بخش او باشند، اما هیچ گاه در طول زندگی مقلد محض نبوده است.

آنچه به ظاهر تقلید می نماید، الگو برداری به معنای واقعی کلمه نیست بلکه گوته نکته ای غیر خودی را برمی گزیند و آن گاه در ذهن و زبان خود بدان شکل مأنوس و مورد نظر خویش را می دهد.

گوته خود نحوه فعالیت هنری اش را در این سطور

## □ ۵۰۰ سال از روزگار حافظ

### شیراز می گذشت تا سرانجام

### «ولفگانگ گوته» مانند برخی از

### اندیشمندان پیش از خود، او را

### کشف کرد آن هم در ۷۵ سالگی و

### پس از مطالعه تنها متن ترجمه نه

### چندان دقیق «دیوان حافظ» توسط

### «جوزف فون هارم ریورگشتال».

قطعات مختلف دیوان، هر یک به اقتضا و مناسب حوادثی کوچک یا بزرگ، سروده شده اند که طبعاً همه این حوادث در خاک آلمان می گذرد، ولی گوته اغلب آنها را وقایع سفر خیالی خویش به سرزمین حافظ می شمارد تا بتواند در وصف آنها آن چنان سخن گوید که حافظ شیراز با مسافری که از دیار غرب رو به ایران آورده است در این مورد سخن می تواند گفت.

پس از آن که با قطعه «خفته» (یا اصحاب کهف) تعداد قطعات کتاب به پنجاه رسید، گوته در صدد برآمد که مجموع آنها را به رسم شعرای ایران، «دیوان» نام بگذارد و با این نظر به عنوان مقدمه دیوان، قطعه «هجرت» را ساخت تا آن را مظهر «هجرت» را ساخت تا آن را مظهر «هجرت» خویش به سوی مشرق زمین قرار دهد. در این زمان بود که وی برای نخستین بار (۱۴ سپتامبر ۱۸۱۴) در دفتر خاطرات خود از «دیوان آلمانی» نام برد و نوشت:

«می خواهم این دیوان را به صورت آئینه دنیا یا جام جهان نما درآورم و در آن، شرق و غرب را در کنار هم به بینندگان نشان دهم» (۱۹). اندکی بعد، در همین مورد نوشت: «به ساختن جام جمی مشغول ام که با آن، با وجود زاهدان ریایی، دنیای ابدیت را عیان خواهم دید و ره به آن بهشت جاودان که خاص شاعران غزلسراست خواهم برد تا در آنجا در کنار حافظ شیراز مسکن گزینم» (۲۰).

روز ۱۶ مه ۱۸۱۵، گوته به «کوتا» ناشر آثار خود،

- ۱- یوهان ولفگانگ فن گوتد، «دیوان غربی» - شرقی»، ترجمه کوروش صفوی، تهران، انتشارات مرکز بین‌المللی گفتگوهای تمدن‌ها و نشر هرمس، ج اول، ۱۳۸۰.
- ۲- همان.
3. Philippi, "Histoire de la Littérature allemande", Plon, Paris.
- ۴- «دیوان حافظ» به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۶۹.
5. Walter Silz, "Early German Romanticism", Cambridge, Mass Harvard University Press, 1922.
6. Otto Heller, "Studies in Modern German Literature", Boston, Ginn & Co. 1905.
7. L.M. Kecceli, "Gete izapando, istocni Divan", "Moskva, 1973.
8. Benjamin W. Wells, "Modern German Literature", Boston, Reberts Brothers, 1897.
9. Ibid.
10. William cleaver Wilkinson, "German Classics in English", "New York, Funk and Wagnalls co, 1900.
11. Sol. Liptzin, "Historical Survey of German Literaturer", "New York. Promtice - Hall. 1936.
12. Ibid.
13. Wilhelm, Schenz, "A History of German Literaturer", Transated by Mrs. F.C Conybeare. 3 rded, New York. Charlcs Scribner's Sons, 1899. 2 vols.
14. Ibid.
- ۱۵- دکتر محمدامین ریاحی، «گلگت در شعر و اندیشه حافظ»، تهران، ج دوم، ۱۳۷۲.
- ۱۶- دکتر حسینی هروی، «شرح غزلیهای حافظ»، تهران، نشر نوج، ۱۴۰۱، ج چهارم، ۱۳۷۵.
17. Camillo Von Klenze, "From Goethe to Hauptmann.", New York, Viking Perss. 1926.
18. Goethe Werke Festausgabe: "West - Ostlicher Diwan", "Bibliographisches Institut, Leipzig.
- (نسخه کتابخانه دانشگاه تهران)
19. George Madison Priest, "A Brief History of German Literature.", "New York, Charles Scribner's Sons, 1982.
20. Ibid.
21. Ibid.
22. Ibid.
23. John G. Robertson, "A History of German Literaturer", Revisdkt, London, Blackwood. 1949.
24. Ibid.
- ۲۵- یوهان ولفگانگ فن گوتد «دیوان غربی شرقی» - پیشین
- ۲۶- همان
- ۲۷- همان
- ۲۸- همان
- ncopcsiana," milano. 1968.
- ۲۹- «دیوان حافظ» - پیشین
30. Goythe Eretnis des oster, Leipzig. 1938.

خلاصه می‌کند: «همیشه تنها آنچه را به رشته تحریر در آوردم، / که احساس می‌کردم و بدان باورمند بودم، / به این سان، ای عزیزان! خود را پاره پاره می‌کردم / و همواره باز به همان هیبتی درمی‌آمدم که بودم. (۲۵)»

گوته در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۱۵ به ناشر خود «فریدریش کوتاهفون کوتندروف» می‌نویسد:

«هدف من از تصنیف دیوان شرقی - غربی این است که به شیوه‌ای شفاف انگیز، غرب را به شرق، گذشته را به حال و عنصر ایرانی را به عنصر آلمانی، پیوند کنم و سنتها و طرز تفکرهای دوطرف را در هم بیامیزیم. (۲۶)»

گوته در دفتر ششم دیوان با عنوان «حکمت نامه» در چهار پاره‌ای چنین می‌سراید:

چه باشکوه این شرق / از پس دریای مدیترانه به این سوی راه گشود؛ / تنها آن کس می‌داند کالدرن چه سان نغمه سرایی کرده است / که قدر حافظ را بشناسد و به او عشق بورزد. (۲۷)

گوته برجسته‌ترین ویژگی شعر حافظ را نیز در ذهنیتی می‌بیند که بر آن است.

«به ذهن یک شرقی در همه حال فکری خطوری می‌کند که برای او که عادت دارد به سادگی دور از ذهن‌ترین مفاهیم را به هم پیوند زند، این امکان را فراهم می‌سازد تا با ایجاد پیچشی در یک حرف یا یک هجا باز اضداد را از هم جدا کند.» و البته «حافظ با اشعار چند موضوعی خویش، غزل را کامل می‌کند و به شعرا و ج و ارتقا می‌بخشد. (۲۸)»

آنچه گوته همواره در سرمشق خود، حافظ مشاهده می‌کند و مورد ستایش قرار می‌دهد، همانا زنده دلی است. شکل متعالی زنده دلی، شوخ طبعی است یا همان چیزی است که ما در مورد حافظ به «رندی» تعبیر می‌کنیم.

ویژگی بارز دیوان نیز این است که گوته در این اشعار جاویدان، در قالب نوعی کمندی الهی، به والاترین شکل شوخ طبعی دست می‌یازد. این شوخ طبعی و بازتاب احساس آزادی باطنی انسانی اندیشه‌گر است که توانایی آن را دارد که عشق به دنیا و چیرگی بر آن را به هم پیوند بزند.

این شوخ طبعی بر اساس ماهیتش مفهومی دوگانه است، درست مانند وسیله ابراز آن؛ یعنی خنده.

با خنده در آن واحد هم به دنیا تبسم می‌کنیم و هم آن را به سخره می‌گیریم. علاقه به دنیا و توان دل برکندن از آن، دو احساس شادی بخش هستند که ابتدا با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزند تا سرانجام صلح جوانانه باز با هم یکی شوند. پس ماهیت شوخ طبعی در حقیقت این است که بر هر آنچه موجب دل بستگی بی‌قید و شرط انسان به این خاکدان می‌شود، خط بطلان بکشد یا به بیان رند شیراز سخن بگوییم.

غلام همت آن‌ام که زیر چرخ کبود

زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (۲۹)

در نهایت در باب تأثیر و جاذبه حافظ بر گوته، «شردر» محقق آلمانی می‌گوید: «بزرگترین نوآوری در نزد حافظ، جدا نکردن جنبه‌های غیر روحانی از

## حافظ برای گوته دنیایی تازه، روحی تازه، شوق و حالی تازه به ارمغان آورد. او را با روح واقعی شرق، با جمال فلسفه و ذوق و حکمت ایران آشنا کرد. آن شرابی را در پیمان‌ه شاعر آلمانی ریخت که به تعبیر زیبای نیچه: «سر مست کننده خردمندان جهان است.»

جنبه‌های روحانی آن است و این عدم تفکیک، بالاترین درجه فهم از دنیا و جایگاه انسان در آن را نشان می‌دهد. گوته این ویژگی حافظ را تشخیص می‌دهد و او را برادر دوقلوی خود تلقی می‌کند. (۳۰)»

گوته در آینه جمال حافظ رند شیراز را برادر دوقلوی خویش خطاب می‌کند و هوای آن را در سر می‌پروراند که با وی به رقابت برخیزد.

در خاتمه بایستی گفت که حافظ و گوته، مظهر تجلی گفت‌وگوی میان شرق و غرب بوده‌اند. سخن گفتن از این ادیبان گران قدر را نه فقط تکریم دو هنرمند، بلکه «سخن گفتن از همدلی و هم‌زبانی» باید توصیف کرد که در دو عصر و دو سرزمین روی داده است.

شعر عرصه گفت‌وگو است و هم‌زبانی و هم‌سخنی این دو ادیب (نه به معنای کلمه)، بیانگر حقیقت مشترک وجود است. ما اگر چه ناهم‌زبانیم، اما حقیقت ما هم‌زبانی است، هم‌زبانی در شعر تجلی می‌یابد ولی در شعر متوقف نمی‌شود و عرصه اندیشه، رفتار و عمل اجتماعی را می‌پیماید.

\* در زبان آلمانی قدیم به آب ساکن MARI می‌گفتند و از ارتباط آن WIHA که ژرمنها برای معانی مقدس آن را به کار می‌بردند، کلمه «وایمار» یا «آب مقدس» ساخته شده است.